

The Study and Analysis of Semantics through the Lens of Linguistics Based On a Philosophical Approach



Mohammad Zohrabi

*Assistant Professor of ETLT Department, University of Tabriz, Tabriz, Iran.
mohammadzohrabi@gmail.com*

Abstract

Meaning is concerned with what a language expresses about the world in which we live or any imaginary or possible world. The study and analysis of meaning and its different angles is called semantics. Semantics is usually concerned with the investigation of the meanings of the words, expressions, sentences and sometimes to the meanings of utterances in discourse or the whole meaning of a text. There are different approaches in which meaning is studied in language. For example, philosophers investigate the relation between linguistic expressions, such as words of a language and people, objects and events in the world to which these words refer (e.g., references and signs). Linguists examine the way in which meaning is created in a language and differentiate among various types of meaning. Meanwhile, there are some studies on the semantic structure of the sentences (propositions). In this article, meaning is studied from different perspectives. It is hoped that this study could be useful and helpful to the field of philosophy.

Keywords: Semantics, Philosophy, Linguistics, Meaning.

Type of Article: **Original Research**

Received date: **2021.10.14**

Accepted date: **2021.12.2**

DOI: [10.22034/jpiut.2022.48425.3015](https://doi.org/10.22034/jpiut.2022.48425.3015)

Journal ISSN (print): **2251-7960** ISSN (online): **2423-4419**

Journal Homepage: www.philosophy.tabrizu.ac.ir

Introduction

The comparison between semantics and philosophy indicates that tremendous developments have been achieved in both fields. Aristotle can be considered as a leading figure in the field of semantics, as Hecataeus was the leading figure in the field of geography. Aristotle was mainly engaged in the general discussions of meaning, as the modern semantics is dealing with it. Meaning, which is investigated by the modern semanticists, was a new territory for Aristotle. It might be claimed that recent meaning theories, to the extent that are related, somehow are a little bit superior to the past ones. It is because there have been some blunders which have been emolliated. Meaning theories could be justified with reference to meaning-based truth. As this field has tremendously advanced, new dimensions have been added up to describe and explain them. Contemporary semantics possesses specific techniques (e.g., symbolic logic) which ancient ones rather lacked them. As far as it is known, even though the individual languages have changed (e.g., Modern Greek is far more different from the ancient one), preliminary methods in which language was used for the transfer of meaning has barely altered.

Overall, semantics is in fact one of the main branches of linguistics which is engaged in the study of meaning and its senses. The study of meaning is also employed in philosophy and logics which is a little different from linguistics. Philosophical linguistics studies the relationship between linguistic propositions and phenomena in the world to which meaning is related. Philosophical linguistics delves into the conditions and contexts in which the propositions are claimed to be correct or incorrect. It also studies the elements and conditions under which they impact the alteration of a language.

In linguistics the focus is on the analysis of natural languages' characteristics (in contrast to logical languages). The approach adopted by different semanticists to meaning, however, is the impact of general philosophical or psychological points. For example, Leonard Bloomfield's (1935) behavioral semantics refers to the application of techniques of behavior drive in psychology which merely limits the study of meaning to observable and measurable behavior. To some extent, due to its

pessimistic inclination, it can be deduced that semantics is still barely able to illuminate behavior and has only received its due attraction since 1960s.

In the main, semantics is the analysis and study of denotative and connotative meaning in the field of linguistics. Although semantics can be considered in relation to meaning in general, it is often limited to some aspects that are usually static and without context or co-text. In contrast, pragmatics is concerned with some meaning versatility inside a context and co-text. Semantics is sometimes described in relation to language forms concerning the world affairs. Semantics might be considered in relation to language forms concerning nonlinguistic concepts and mental markers in relation to meaning among linguistic realizations, such as homonymy, antonymy and hyponymy. Meaning theories have impacted approaches to word senses, so they have particularly been efficient in lexicography and vocabulary teaching.

On the other hand, semiotics is the study of signs and symbols. In fact, language is the most important and complicated system of signs. Other semiotic systems can be referred to as traffic signs, outfit diversity, mythology, etc. Saussure (1916) believed that linguistic signs consist of a verbal mental image (signifier) and a concept (signified) in which their relation is usually arbitrary and conventional. Linguistic signs are usually separate and distinct and are not gradable. Their meaning is in relation to their difference from other signs. They are coalesced with other signs according to syntactic rules in order to create complex and complicated meaning.

References

- Barnes, J. (1995) *The complete works of Aristotle*, Princeton: Princeton University Press.
- Carnap, R. (1938) "Foundations of logic and mathematics". In O. Neurath, R. Carnap & C. W. Morris (eds.). *International encyclopedia of unified science*, Vol. I, pp. 139-214.
- Chomsky, Noam (1968) *Language and mind*, New York: Harcourt. Brace. Jovanovich.
- Crystal, David (1990) *A dictionary of linguistics and phonetics*, Oxford: Basil Blackwell.
- Russell, Bertrand (1914) *Our knowledge of the external world*, New York: Simon Schuster.



مجله علمی پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز

سال ۱۵ / شماره ۳۷ / زمستان ۱۴۰۰

مطالعه و بررسی معناشناسی از منظر زبان‌شناسی با رویکرد فلسفی

محمد ظهرابی

استادیار گروه آموزش زبان انگلیسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

mohammadzohrabi@gmail.com

چکیده

معنا بر آنچه که یک زبان در مورد جهانی - که ما در آن زندگی می‌کنیم - و یا هر گونه جهان احتمالی و خیالی - که در موردش توصیف می‌کند - اشاره دارد. مطالعه و بررسی معنا (meaning) و زوایای مختلف آن معناشناسی (semantics) نامیده می‌شود. معناشناسی معمولاً به تجزیه و تحلیل معنی کلمات، عبارات یا جملات و بعضاً به معنی گفتارها (utterances) در کلام یا معنی کل یک متن اشاره دارد. برای مطالعه معنا در زبان رویکردهای مختلفی وجود دارد. برای مثال، فلاسفه رابطه بین عبارات زبانی مانند کلمات یک زبان و اشخاص، اشیا و رویدادها را در جهانی که این کلمات به آنها اشاره می‌کنند، بررسی می‌کنند؛ برای نمونه ارجاعات (references) و نشانه‌ها (signs). از طرف دیگر زبان‌شناسان روشی را که در آن معنی در یک زبان شکل می‌گیرد، بررسی می‌کنند و بین انواع مختلف معانی تمایز قایل می‌شوند. مطالعاتی نیز در مورد ساختار معانی جملات (گزاره‌ها) وجود دارد. در این مقاله معناشناسی از ابعاد و زوایای مختلف فلسفی مورد بررسی و کنکاش قرار می‌گیرد. امید بر آن است که مطالعه حاضر کاربردهای مفید و موثری برای حوزه فلسفه داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی، فلسفه، زبان‌شناسی، معنا.

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۹/۱۱

مقدمه

مقایسه بین معناشناسی و حوزه فلسفه پیشرفت مشهودی را در هر دو زمینه نشان می‌دهد. ارسطو را می‌توان بعنوان پیشرو حوزه معناشناسی به حساب آورد همانگونه که هکاتوس پیشرو حوزه جغرافیای مدرن است. برای اثبات مطالعه و بررسی ریشه معناشناسی از دیدگاه ارسطو می‌توان مخصوصاً به فن بیان (Poetics) و فن خطابه (Rhetoric) او اشاره کرد. همچنین برای اثبات پیشرو بودن ارسطو در حوزه معناشناسی می‌توان به مطالعه بیابانی و طالبیان اشاره کرد که اظهار می‌دارند «ارسطو در واقع نخستین کسی است که در شعرشناسی و فن بیان به تبعیت از اصل قیاس استعاره را نیز گونه‌ای از مقایسه ضمنی به شمار آورد» (بیابانی و طالبیان، ۱۳۹۱: ۱۰۴). در فن بیان انتخاب و استفاده از کلمات و معنی آنها مهم است. پس می‌توان گفت که معنا برای ارسطو اهمیت بسزایی داشت. ارسطو بطور کلی با حوزه‌های عمومی معناشناسی مشغول بود، همچنانکه معناشناسی مدرن هم با آن سروکار داشته است. حوزه‌های معنایی که توسط معناشناسان مدرن مورد مطالعه قرار می‌گیرند، بطور کلی تا حدی برای ارسطو یک قلمرو ناشناخته بود. شاید بتوان ادعا کرد که نظریه‌های مدرن معناشناختی، تا جایی که با یکدیگر مطابقت دارند، از بعضی لحاظ نسبت به نظریه‌های ارسطو برتری دارند. «شاید به این علت که در برخی موارد ارسطو بعضی سهوهایی داشت که حال بعد از گذشت حدود دو هزار سال، این امکان را داشته‌ایم تا این سهوها را تلطیف کنیم» (Hurford, Heasley, Smith, 2007: 5). نظریه‌های معنایی با رجوع به حقایق واقعی معنایی قابل توجیه می‌باشند. همچنانکه این حیطة گسترش چشمگیری یافته است، ابعاد جدیدی در ذات معنا برای توصیف و وصف بوجود آمده است. معناشناسان امروزی تکنیک‌های خاصی (برای مثال منطق نمادین) را در اختیار دارند که معناشناسان قدیمی نداشتند. تا حدی که ما می‌دانیم، اگرچه تک تک زبان‌ها تغییر یافته‌اند (برای مثال یونانی مدرن خیلی متفاوت از یونانی باستان می‌باشد)، ولی روش‌های اولیه که در آن زبان برای انتقال معنا بکار برده می‌شود چندان تغییر نیافته است.

معناشناسی از شاخه‌های اصلی زبانشناسی است و به مطالعه معنی می‌پردازد. از معناشناسی در فلسفه و منطق نیز استفاده می‌شود؛ ولی گستره معنایی و تاکید آن نسبت به زبانشناسی متفاوت است. معناشناسی فلسفی ضمن بررسی روابط بین عبارات زبانی و پدیده‌هایی که به آنها اشاره

می‌کنند، شرایط و موقعیت‌هایی را که در آن عبارات را می‌توان گفت، و نیز صادق یا کاذب بودن آنها و عواملی که تغییر زبان مورد استفاده را تحت تاثیر قرار می‌دهند، بررسی می‌کند. تاریخچه مطالعه معناشناسی، که به نوشته‌های افلاطون و ارسطو بر می‌گردد، شامل آثار فلاسفه و منطق دانانی نظیر چارلز پیرس (۱۹۱۴ تا ۱۸۳۹)، رودلف کارناپ (۱۸۹۱-۱۹۷۰) و آلفرد ترا ساکی (۱۹۷۶)، بویژه تحت عنوان نشانه‌شناسی و فلسفه زبان می‌باشد. معناشناسی منطقی یا محض، به مطالعه معنای عبارات بصورت نظام‌های منطقی تحلیل، یا محاسبات می‌پردازد و بنابراین بیشتر نزدیک به منطق فرمال یا ریاضیات می‌باشد تا زبان‌شناسی.

در زبان‌شناسی تاکید بر روی بررسی خصوصیات معنایی زبانهای طبیعی (برخلاف زبان‌های منطقی) می‌باشد. رویکرد زبان‌شناسان مختلف به معنا، به هر حال، تحت تاثیر جایگاه‌های فلسفی عمومی یا روانشناختی می‌باشد. برای مثال، معناشناسی رفتاری لئونارد بلومفیلد (Leonard Bloomfield, 1935) به کاربرد فنون جنبش رفتاری در روانشناسی اشاره می‌کند، که مطالعه معنا را صرفاً به رفتار قابل مشاهده و قابل سنجش محدود می‌کند. تا حدی به خاطر بدبینی این رویکرد، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که معناشناسی هنوز قادر به شفاف‌سازی بصورت رفتاری نمی‌باشد و توجه مناسب را فقط از دهه ۱۹۶۰ دریافت کرده است (Yule, 2006).

معناشناسی

گاهی اوقات یک کلمه برای استفاده کنندگان زبان - که در واقع سخنگویان و نویسندگان آن زبان هستند - معانی متعددی دارد. یعنی کلمات می‌توانند در عبارات و جملات قصد و منظور خاصی را بیان کنند و از خود بروز دهند. معمولاً معنی یک کلمه را می‌شود از دو بعد بررسی کرد:

الف) معنی و مقصود گوینده یا نویسنده (subjective)؛

ب) معنی و منظور لغت یا جمله (objective).

معنی گوینده، منظور و قصدی است که گوینده با استفاده از زبان آن را انتقال می‌دهد. ولی معنی کلمه یا جمله، همان معنی می‌باشد که کلمه یا جمله بیان می‌کند. به عبارتی، آنچه که معنی صریح و خام زبان می‌باشد. به مثال زیر که در یک فرودگاه بین دو نفر که همدیگر را نمی‌شناسند و منتظر سوار شدن به هواپیما هستند توجه فرمایید:

الف: روز خوبیه؛

ب: بله، از دیروز کمی ملایم‌تره.

کلماتی که در این مکالمه بکار برده شده‌اند به نحوی معنادار هستند، اما نباید معنی دار بودن را با اطلاع رسانی برابر شمرد. گاهی اوقات جملاتی که توسط گویندگان بکار برده می‌شوند برای دادن اطلاعات نیست بلکه برای این است که روابط اجتماعی برپایه ادب و احترام بوجود می‌آیند و تداوم می‌یابند. ولی روابط اجتماعی که با استفاده از زبان تشکیل شده و حفظ می‌شود همیشه دوستانه و مودبانه نیست. معنی سخنان گوینده می‌تواند دارای حسن نیت، خصومت، تمجید، تحسین، ستایش، توهین و تحقیر نیز باشد.

کلمات و جملات مشابه توسط نویسندگان و گویندگان مختلف در زمان‌های مختلف با معانی گوناگون استفاده می‌شوند. هنگامی که یک فرد بر معانی ثابت و متغیر کلمات و جملات یک حوزه و رشته خاص، مثلاً خود فلسفه، تسلط پیدا کند، می‌تواند در آن زمینه با مخاطبان آن رشته ارتباط برقرار کند. در واقع معنای جمله و معنای نویسنده هر دو مهم هستند، اما اگر یک فرد این دو را به دقت از هم متمایز نماید استفاده منظم بطور راحت ادامه می‌یابد. در بیشتر موارد، توجه اولیه به معنی کلمه و جمله و آن جنبه معنی که توسط نظام زبانی تعیین می‌شود شکل می‌گیرد و در لابه‌لای این کلمات و جملات منظور و قصد نویسنده استتار می‌نماید. اما فاصله میان معنای نویسنده و معنای جمله گاهی به گونه‌ای است که حتی ممکن است یک نویسنده برای بیان یک منظور قابل درک، از جملاتی که معانی تحت الفظی متفاوتی دارند استفاده نماید، برای مثال:

مثال اول - یک استاد خسته: فکر می‌کنم چاپ این مقاله آخر سر من را خواهد کشت.

مثال دوم - در یک جلسه کاری: این یک وضعیت آشفته بازاری است.

این مثال‌ها نشان می‌دهند که نویسندگان و گویندگان می‌توانند با استفاده از جملاتی که معانی تحت الفظی متفاوتی دارند، منظور خود را بیان کنند. در واقع معنی هسته‌ای این جملات متفاوت می‌باشند ولی معنی ضمنی روشنی دارند. پس در هر حوزه و رشته ما با دو سطح معنی مواجه هستیم: شکل و معنی صوری و ظاهری و دومی معنی ضمنی و یا همان منظور و قصد نویسنده. پس می‌توان گفت که شخصی که وارد یک حوزه یا رشته، مثلاً فلسفه، می‌شود لازم هست که هم مسلط به موضوع باشد و هم تسلط کافی در محتوای کلام و تعاملات زبانی آن را نیز داشته باشد. حال برخی ممکن است تصور کنند که دانش محتوایی و موضوعی اصل، و دانش زبانی فرع است. ولی به نظر می‌رسد که توانش (داشتن احاطه بر مطلب) و کنش (بیان مطلب) لازم و ملزوم یکدیگر

هستند. هایلند (Hyland, 2006) بر این باور است که یک نویسنده و متفکر خوب بایستی طوری بنویسد یا مطلب را ادا کند که خواننده را مجاب کند. به عبارت دیگر کلام نویسنده و یا گوینده بایستی ترغیب کننده، قاطع، نافذ و در عین حال شیرین و جذاب باشد. در واقع گیرایی یک موضوع در چگونگی بیان آن می باشد و این فرم و شکل زبانی است که می تواند خواننده را جذب و یا دفع کند. پس زبان و فن بیان در هر رشته حائز اهمیت است. هر متفکر و یا نویسنده ساختار نوشتاری خاص خود را دارد. چه بسا متفکرین، فلاسفه و دانشمندان بزرگی وجود دارند که زبان گفتاری و نوشتاری ضعیفی دارند و به راحتی نمی توانند عقاید خود را آذین بخشند. ولی از طرف دیگر افرادی وجود دارند که می توانند به راحتی از یک نوشتار و زبان گفتاری زیبا و جذاب استفاده نموده و با مجاب کردن خواننده او را در مسیر اندیشه خودشان قرار دهند.

تنظیم استانداردهای صحیح معنایی، یعنی تجویز کردن اینکه لغات و عبارات چه معنایی داشته باشند و یا برای چه موردی استفاده شوند، کار معناشناسی نیست. معناشناسی همانند سایر حوزه های زبانشناسی، توصیف کننده است نه تجویز کننده. با توجه به این که معناشناسی مطالعه معنا است و گویشوران معانی تمامی کلمات و عبارات را می دانند، چگونه ممکن است نتوانند معناشناسی را یاد بگیرند؟ معناشناسی یک بعد قضیه است و بعد دیگری که از اهمیت بسزایی برخوردار است، منظورشناسی اثر است. به این معنی که هدف و منظور از نوشتن و گفتن موضوع چیست. برای دستیابی به منظور یک متن، یعنی فهمیدن و درک کردن مطلب، عوامل متعددی دخیل هستند. گرایس (Grice, 1969) بر این باور است که فرد هنگام نوشتن یا گفتن یک مطلب می بایست چهار مورد را در نظر داشته باشد:

- مبادی کمی

- مبادی کیفی

- مبادی ربط

- مبادی شفافیت.

یعنی یک مطلب از لحاظ کمی نه زیاد باشد و نه کم، از لحاظ کیفی نزدیک به واقعیت باشد، از لحاظ ربط، مطلب بایستی مرتبط با موضوع بحث باشد، و از لحاظ شفافیت باید واضح و آشکار باشد.

حال باید توجه داشت که آیا یک نویسنده این چهار مورد را در یک نوشتار رعایت می‌کند یا نمی‌کند. مسئله این است که آیا یک نویسنده اندیشه واقعی خود را بطور مستقیم و یا غیرمستقیم بیان می‌کند (Austin, 1962; Searle, 1981). کدام یک تاثیر بیشتری دارد؟ در اینجاست که منظورشناسی (pragmatics) می‌تواند به یاری ما بیاید.

هدف از درک و فهم یک موضوع در واقع شکافتن و ریز کردن عبارات و جملات می‌باشد. به این معنی که کلمات و عبارات چه پیغامی را می‌خواهند به خواننده القاء کنند. برای درک یک مطلب باید چندین عامل را در نظر گرفت: خصوصیات فردی نویسنده، مطلب مورد نظر، زمان و مکانی که مطلب نوشته شده، هدف از نوشتن مطلب، سایر نوشته‌های نویسنده، کلمات کلیدی بکار رفته، استفاده از مثال‌ها و موردهای کوچک و ریز مرتبط، بینش و نگرش نویسنده به جهان و موضوع، سطح دانش نویسنده، استدلال و برهان، نتیجه‌گیری منطقی و سایر موارد. حال به تعریف «نظریه» توجه فرمایید:

یک تئوری، یک چارچوب دقیق، مشخص، یکپارچه و مقرون به صرفه متشکل از اظهارات و تعاریف هم‌بسته‌ای است که به گونه‌ای طراحی و تنظیم شده‌اند که بتوان مقدار زیادی از حقایق اساسی خاص از آن که قابل مشاهده است، برداشت یا توصیف نمود. برای مثال، نظریه شیمی با تعریف عناصر از نظر جدول تناوبی، تعیین ساختار اتم‌ها و تعریف شرایط مختلف واکنش‌هایی که می‌توانند بین عناصر صورت گیرد، نظریه‌ای است که با تعریف فوق سازگار است. به عنوان مثال «سرب سنگین‌تر از آلومینیوم است» منطبق با تعریف بالا می‌باشد؛ چون چارچوب خاص و مشخصی دارد و یک واقعیت فیزیکی و قابل مشاهده است؛ ولی برای مثال، جمله «سخنران خیلی سعی کرد تا موضع را اثبات کند.» می‌تواند چندین معنی داشته باشد. اینکه آیا سخنران موضع را اثبات کرد، یا نتوانست اثبات کند؟ این جمله در حوزه معناشناسی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب که اثبات و نفی موضوع خاص در چارچوب امکانات، احتمالات، مقتضیات و به توانمندی فرد سخنران بستگی دارد. نظریه معنایی، با حقایق معنایی سروکار دارد. به منظور کشف حقایق خاص در مورد معانی کلمات، جملات و سخنان، بدیهی است که از حقایق جزبه جز شروع کنیم و به نتیجه‌گیری کلی و وسیع برسیم.

اگرچه زبان‌ها باهم تفاوت‌های معنایی و دستور زبانی دارند، ولی مشابهت‌های فراوانی نیز بین آن‌ها وجود دارد. مدرسین و محققین در نقاط مختلف جهان اندیشه‌های مشابه، نزدیک به هم و یا

متفاوتی دارند؛ ولی نحوه بیان آنها در همان حوزه در زبان‌های مختلف نمود مختلفی پیدا می‌کند. جورج یول در کتاب مطالعه زبان در فصل ده اظهار می‌دارد که از لحاظ زبانشناسی قالب‌ها یکسان هستند و فرم و یا شکل نمود آنها فرق می‌کند (Yule, 2006). می‌توان بدون توجه به جزئیات معناسانسانه جملات را از زبانی به زبان دیگر برگرداند؛ ولی هنگام ترجمه ممکن است برخی از معانی و مفاهیم عوض شوند و رنگ و بوی متفاوتی دهند. معناسانسانسی بیشتر بر روی شباهت‌ها و به ندرت بر روی تفاوت‌ها تمرکز دارد. نظریه معنایی، علاوه بر مطالعه معنی، بخشی از تشکیلات وسیع نظریه زبانشناسی شامل مطالعات نحوی (syntax) یا دستور زبان و آواشناسی (تلفظ) است. هیچ نظریه‌ای اعم از معناسانسانسی، فلسفی و یا علوم دیگر نمی‌تواند کامل باشد. مهم نیست که یک نظریه چقدر در توضیح و یا پیش‌بینی حقیقت‌ها موفق است؛ همواره حقایقی وجود دارند که توضیح داده نشده‌اند و حقایقی که هنوز پیش‌بینی نشده و یا در مورد آنها پیش‌بینی اشتباهی صورت گرفته شده است. یا اینکه حقیقت‌هایی که قابل بیان در چارچوب نظریه مطرح شده نمی‌باشند. دانش بشری همواره در حال تکثیر، دگرگونی و شامل بایدها و نبایدها است. برای مثال هکاتوس پانصد و بیست هزار سال پیش نقشه‌ای از جهان را ترسیم کرد. آن نقشه خیلی کلی بود. ولی نقشه‌های مدرن امروزی خیلی پیشرفته و شامل جزئیات هستند. پس دانش بشری ساکن نیست و در حال تحرک است و یا به عبارتی دینامیک است. نظریه‌ای که هزاران و یا صدها سال پیش ارائه شده، طبق مقتضیات آن زمان و مکان بوده است و با نظرات کنونی ممکن است مطابقت داشته و یا متفاوت باشد.

منطق

منطق کلمه‌ای است که برای افراد مختلف معانی مختلفی دارد. کاربردهای روزمره فراوان واژه‌های منطق (Logic) و منطقی (Logical) می‌تواند با عباراتی مانند معقول (reasonable) و یا رفتار معقول (reasonable behavior) جایگزین شوند. به عنوان مثال ممکن است بگوییم: «علی در قفل کردن در خانه‌اش کاملاً منطقی عمل کرد.» این به آن معنی است که علی دلایل خوب و سنجیده شده‌ای برای عمل خود داشت.

بهتر است از کلمات منطق و منطقی در معنی دقیق‌تر آن – چنان که مد نظر معناسانسان است – استفاده کنیم. پس می‌توان منطق را این‌گونه تعریف کرد که در یک نظام زبانی، منطق بیشتر با

معانی ولی کمتر با نوع رفتار واقعی سروکار دارد. منطق بیشتر با گزاره‌ها سروکار دارد. اصطلاحات منطق و منطقی مستقیماً بر روی گفتار - که نمونه‌ای از رفتار هستند - اعمال نمی‌شوند. با استفاده از این تعریف نسبی، عبارات زیر که از کلمه منطق و منطقی استفاده می‌کنند، مربوط به نوعی رفتار واقعی هستند:

- این منطقی نیست که کسی بخواهد خودش را بکشد.
 - حامد خیلی غیرمنطقی است، اول نمی‌خواست بیاید ولی بعداً نظرش را عوض کرد.
 - منطق شیوه‌های چرچیلی در مدیترانه شرقی نسبتاً گیج‌کننده بود.
 - ولی دو جمله زیر که از کلمه منطق استفاده می‌کنند مربوط به معانی آن می‌باشند:
 - واقعیت این قضیه که سقراط فانی است به طور منطقی برگرفته از این حقیقت است که سقراط بشر است و تمامی بشرها فانی هستند.
 - عبارت «مسعود نمی‌آید» بطور منطقی نفی جمله «مسعود می‌آید» است.
- می‌توان گفت که یک ارتباط مهم میان منطق و عمل عقلانی وجود دارد، اما برابر دانستن این دو نسبتاً اشتباه است. منطق تنها یک عامل کمک‌کننده در رفتار عقلانی است. رفتار عقلانی معمولاً شامل این موارد است: ۱- اهداف، ۲- فرضیه‌ها و اطلاعات درباره وضعیت موجود در امور، ۳- محاسباتی که بر اساس این فرضیه‌ها و دانش منجر به دستیابی به اهداف می‌شوند. مثالی در مورد رفتار عقلانی:

هدف: کاستن گرسنگی من. فرضیه‌ها و اطلاعات: گرسنگی با خوردن غذا کاهش می‌یابد. کیک غذا است. یک تکه کیک در مقابل من وجود دارد. من توانایی خوردن این تکه کیک را دارم.

محاسبات: اگر گرسنگی با خوردن کیک کاهش می‌یابد و کیک یک غذا است، بنابراین گرسنگی با خوردن کیک کاهش می‌یابد. اگر گرسنگی با خوردن کیک کاهش می‌یابد، بنابراین گرسنگی من با خوردن کیکی که در مقابل من است کاهش می‌یابد، و خوردن این تکه کیک گرسنگی من را کاهش می‌دهد، و هدف من این است که گرسنگی‌ام را کاهش دهم، پس بنابراین خوردن این تکه کیک هدف من را به انجام می‌رساند.

رفتار عقلانی: خوردن کیک. در واقع می‌توان اینگونه توضیح داد که خوردن تکه کیک در چنین شرایطی نمونه‌ای از رفتار کاملاً عقلانی است. اما استفاده از کلمه منطق در اینجا معنی منطق

را به جنبه محاسباتی این رفتار محدود می‌کند. اهداف، فرضیه‌ها، اطلاعات و عمل نهایی، به هیچ وجه از لحاظ معنایی منطقی یا غیرمنطقی نیستند. با توجه به این توضیح می‌توان گفت که اگر کلمه کیک در مثال بالا، با کلمه گج جایگزین می‌شد، محاسبات منجر به این نتیجه‌گیری می‌شد که «من باید یک تکه گج بخورم.» اگر بخواهیم بگوییم من مجبور بودم این گونه محاسبه کنم: اگر گرسنگی با خوردن تکه کیک کاهش می‌یابد و کیک یک غذا است، پس گرسنگی من با خوردن کیک کاهش نمی‌یابد. می‌توانیم بگوییم که این یک محاسبه غیرمنطقی است.

صرف نظر از اینکه به نظر من خوردن تکه گج در این شرایط عقلانی یا غیر عقلانی است، هیچ چیز غیرمنطقی در این نتیجه که من باید یک تکه گج بخورم وجود ندارد.

- صرف نظر از اینکه به نظر ما خوردن یک تکه گج در این شرایط عقلانی یا غیرعقلانی است، هیچ چیز غیرعقلانی در این نتیجه‌گیری که من باید یک تکه گج بخورم وجود ندارد. در واقع محاسبات در مورد گج به همان اندازه برای محاسبات در مورد غذا، معتبر (یعنی منطقی) است.

- طبق استفاده معناشناسان از این اصطلاحات عبارت گج غذا است، به خودی خود نه منطقی و نه غیر منطقی است.

- تمایل به کاستن گرسنگی یک شخص، نه منطقی و نه غیرمنطقی است.

پس منطقی هیچ چیزی درباره اهداف، فرضیه‌ها، یا اعمال خود به ما نمی‌گوید. آن فقط بطور ساده قوانینی را برای محاسبه فراهم می‌کند که ممکن است برای رسیدن از یک عقلانیت از اهداف و فرضیه‌ها، به عمل، استفاده شود. میان منطقی و علم حساب یک قیاس نزدیک وجود دارد به همین دلیل از کلمه محاسبه استفاده می‌کنیم.

«حقیقت حسابی» به معنای حقیقت مربوط به اعداد در برخی از روشها نیست، بلکه حقیقتی برخاسته از نظام قوانینی است که جمع، تفریق، ضرب، و تقسیم را تعریف می‌کند. برای مثال $5 + 2 = 7$ غیر قابل تصور است. ما می‌توانیم کلمات را به راحتی ادا کنیم. اما هیچ راهی برای کنار هم قرار دادن این مفاهیم و به دست آوردن معنی وجود ندارد. پس این یک تناقض حسابی است. به همین ترتیب جمله زیر یک تناقض منطقی است:

- تمامی انسان‌ها فانی هستند و برخی از آنها فانی نیستند.

جملات زیر تناقض منطقی هستند:

- جواد اینجا است و جواد اینجا نیست.

- اگر کسی اینجا است، پس هیچ کسی در اینجا نیست.

هر کدام از جملات زیر یک حقیقت ضروری از منطق را بیان می کنند و در واقع نوعی جمله تحلیلی هستند:

- جواد یا اینجا است یا اینجا نیست.

- اگر جواد اینجا است پس جواد اینجا نیست.

- اگر همه اینجا هستند، هیچ کس اینجا نیست.

مفاهیمی همچون تناقض و تحلیل برای منطق مهم و اساسی هستند، بنابراین منطق و مطالعه درباره روابط معنایی تا حد زیادی در چشم اندازها و اهداف یکسان، دخیل و سهیم هستند؛ اما یک تفاوت تأکیدی وجود دارد. مثال های بالا همه در اطراف یک مجموعه کوچک از کلمات از قبیل: و، یا، نه، اگر، هر، و برخی متمرکز هستند. مفاهیمی که پشت این کلمات وجود دارند توجه ویژه و منطقی گرایان را به خود جلب کرده اند. به نظر می رسد این کلمات متعلق به مجموعه کوچکی متشکل از واژگان منطقی است. سعی ما بر این است تا آنچه را که ویژه این کلمات است و آن ها را از سایر کلمات متمایز می کند، بررسی کنیم. ابتدا آنها را با انواع کلمات معنایی مشخص، اسامی و گزاره ها و عبارات ارجاعی مقایسه می کنیم.

گزاره ها روابط میان افراد (برای مثال: خوب) یا خصوصیات افراد (برای مثال: باهوش) را بیان می کنند؛ ولی حرف ربط «و» نمی تواند مانند گزاره «خوب» برای بیان رابطه بین افراد استفاده شود. برای مثال در عبارت «جواد و مریم»، ما در خارج از متن هیچ چیزی در مورد رابطه آنها به دست نمی آوریم. حرف ربط «و» به خودی خود هیچ چیزی درباره رابطه میان جواد و مریم بیان نمی کند. قبل از انتقال هر گونه اطلاعات، وجود برخی گزاره ها مورد نیاز است. برای مثال «جواد و مریم خسته هستند»، که یک خصوصیت را به دو نفر اختصاص می دهد، یا «جواد و مریم ازدواج کرده اند»، رابطه میان دو نفر را بیان می کند. اما حرف ربط «و» به تنهایی هیچ خصوصیت یا رابطه ای را بیان نمی کند. واژه هایی مانند «و» و «یا» گزاره نیستند و نمی توانند به عنوان عبارت های ارجاعی به کار روند. در منطق چنین واژه هایی رابط نامیده می شوند و هدف اصلی آنها ارتباط دادن خصوصیات یک فرد با خصوصیات فرد دیگر است. اگرچه ممکن است یک فرد علاقه مقبولی نسبت به معنی گزاره های انفرادی (مانند: قرمز، گرد، بی رحم) داشته باشد، همچنان که زیان شناسان و

فرهنگ‌نویسان لغت دارند، اما فهم معانی کلمات پایه (مانند: و، یا، اگر) در معناشناسی مهم است. از طرف دیگر منطق اساساً پایه‌های به اصطلاح تفکر منطقی را بررسی می‌کند. قضیه‌ها را می‌توان توسط ذهن درک کرد، یعنی آنها می‌توانند اهداف تفکر باشند. افکار جزء مواردی هستند که به سختی می‌توان درباره آنها صحبت کرد، زیرا ما نمی‌توانیم آنها را به طور فیزیکی تجربه کنیم؛ همچنان که صحبت کردن واضح و منسجم درباره قضیه‌ها از نظر منطق‌دانان کار دشواری است. مشکل اولیه در صحبت کردن درباره قضیه‌ها این است که ما برای شفاف نشان دادن آنها نیاز به ابداع روش داریم. برای مثال، برای نشان دادن جملات مبهمی که هم از لحاظ معنایی و هم از لحاظ دستوری مبهم هستند، دو حالت متفاوت می‌توانیم داشته باشیم. برای مثال جمله «جواد و مریم ازدواج کرده‌اند.» مبهم است. این جمله (قضیه) را می‌توان اینگونه تعبیر کرد که ۱. جواد با یک فرد دیگر و مریم نیز با یک فرد دیگر ازدواج کرده است؛ ۲. آنها باهم دیگر ازدواج کرده‌اند. بطور خلاصه، اگرچه محاسبات منطقی جزء هرگونه رفتار عقلانی است، ولی منطق، نه با رفتار عقلانی، بلکه در یک نظام زبانی با معانی (به عبارت دیگر با قضیه‌ها) سروکار دارد. یک سیستم برای توصیف تفکر منطقی حاوی نشانه‌گذاری برای ارائه قضیه‌ها به صورت واضح و نیز قوانین استنباطی می‌تواند وجود داشته باشد تا توصیف کند چگونه قضیه‌ها با یکدیگر ترکیب می‌شوند تا استدلال‌های معتبری را تشکیل دهند.

از آنجایی که منطق با جنبه‌های اساسی تفکر و استدلال سروکار دارد، گاهی به نظر می‌رسد که در واقع منطق همان «توضیح واضحات» است. ممکن است یک شخص نهایتاً به نمونه‌های ویژه از استدلال منطقی صحیح و درست علاقمند نباشد (چرا که به طور جداگانه، چنین نمونه‌هایی واضح و جزیی هستند)، اما به جای آن به توصیف کل سیستم استنباط منطقی علاقه داشته باشد. یعنی فرد تلاش می‌کند تا یک حساب جامع از تمام استدلال‌های منطقی که حقایق مربوط به نمونه‌های فردی را بطور فی‌البداهه دنبال می‌کند، ایجاد کند و تنها به نمونه‌های فردی نگاه می‌کند تا بررسی کند که آیا سیستم توصیفی که در حال ساخت آن است با واقعیت‌ها مطابقت دارد یا نه. منطق، با تاکید بر دقت مطلق، برای کسانی که پیرو نظم و انضباط ذهنی هستند؛ همچنین به خاطر کمک به ما برای فهم «قوانین تفکر» جذاب است.

منظورهای مستقیم و غیرمستقیم

منظور مستقیم یک گفتار، منظوری است که مستقیماً با تفسیر تحت‌اللفظی فرم دستور زبانی و لغوی جمله بیان و نشان داده شده باشد. منظور غیرمستقیم یک گفتار، منظوری مضاعف است که یک گفتار می‌تواند داشته باشد (Austin, 1962; Searle, 1981). برای مثال منظور مستقیم به جمله زیر توجه نمایید:

- می‌تونی کتاب را به من بدهی؟

جمله حاوی یک پرسش در مورد توانایی شنونده برای دادن کتاب می‌باشد و منظور غیرمستقیم این گفتار درخواستی از شنونده برای انجام عملی - یعنی دادن کتاب - است. ما می‌توانیم چندین راه اصولی را بررسی کنیم تا بتوانیم از شکل یک جمله تشخیص دهیم که چه کنش‌های منظوری اعم از اخباری، سوالی، تعجبی، پرسشی، تعهدی، امری، رهنمودی، بیانی، نقل‌قولی و غیره مد نظر نویسنده است. برای مثال به جمله زیر دقت فرمایید:

- این کتاب را می‌خواهی؟

این جمله می‌تواند کنش‌هایی در رابطه با سوال کردن، پیشنهاد دادن و یا جمع‌آوری اطلاعات باشد و مسئله این است که از کجا باید بفهمیم منظور یک جمله کدام کنش است؟ برای نمونه به جمله زیر توجه فرمایید:

استاد: هفته آینده بیشتر در مورد پایان‌نامه‌تان صحبت می‌کنیم.

آیا این جمله یک تهدید است یا یک قول و یا هر دو مورد؟ برای پاسخ به این سوال، می‌بایست ابتدا به علت، هدف و همچنین موقعیت جمله توجه نموده و سپس استنباط کرد که منظور از بیان این جمله کدام کنش است. به یاد داشته باشیم که یک جمله ممکن است بطور هم‌زمان چندین منظور داشته باشد. از این رو برای درک منظور جمله باید تا حد امکان بر روی منظور گوینده، زمان و مکان تمرکز کرد. همچنین بهتر است تفاوت بین منظورهای مستقیم و غیرمستقیم را نیز بررسی کنیم. برای مثال به جمله زیر توجه فرمایید:

- می‌تونید این تابستان با من یک مقاله برای نشریه فلسفه کار کنید؟

منظور مستقیم: پرسش در مورد اینکه آیا فرد مورد نظر می‌خواهد مقاله کار کند یا خیر.

منظور غیرمستقیم: پیشنهاد به مخاطب برای کار کردن بر روی یک مقاله در تابستان.

بطور کلی نقطه‌ای که یک شخص بایستی در نوشتارش در نظر داشته باشد شفافیت بیان است. در واقع می‌بایستی یک ربط اصولی بین شکل یک جمله بیان شده و منظورهایی که با نوشتن آن بروز پیدا می‌کنند، وجود داشته باشد. برای منظورهایی مستقیم رابطه بین جمله و مفهوم واضح است؛ اما برای منظورهایی غیرمستقیم ممکن است عوامل متعددی دخیل باشند که درک جمله را پیچیده می‌کنند. پس سوال اساسی در نوشتار و گفتار این است که آیا شخص مقصود خود را بصورت شفاف بیان می‌کند یا بصورت غیرمستقیم و در لفافه. از منظر زیباشناختی بیان ساده ممکن است جذبه کمتری داشته باشد؛ ولی بیان غیرمستقیم با استفاده از تمثیل، شعر، و اصطلاحات ادبی جذابیت مضاعفی می‌تواند داشته باشد.

برای ارتباط دادن منظورهایی مستقیم با منظورهایی غیرمستقیم، نیاز به یافتن چندین راه اصولی داریم. اگر بخواهیم بطور ساده‌تر عمل کنیم، با این سوال روبه‌رو می‌شویم که شخصی که از زبان استفاده می‌کند با چه قوانینی می‌تواند منظورهایی غیرمستقیم یک گفتار را از منظور مستقیم آن تشخیص دهد؟ برای مثال اگر فردی از من بپرسد که «آیا من می‌توانم کتاب را به او بدهم»، چگونه پی ببریم که آن فرد از من می‌خواهد که کتاب را بدهم و یا دارد درباره توانایی فیزیکی من برای دادن کتاب سوال می‌پرسد؛ پس مفهوم «شرایط مقتضی» در پاسخ دادن به این سوال‌ها اهمیت پیدا می‌کند. شرایط مقتضی تفاسیر زیادی دارد. برای نمونه در جملات زیر:

-کتاب در اختیار من است.

-آن فرد به کتاب نیاز دارد.

من کتاب را خودم لازم ندارم و می‌توانم در اختیار فرد سوال کننده قرار دهم.

درخواست و قبول درخواست یک کنش واقعی است و نه یک شوخی و البته تفاسیر متعددی که مربوط به شرایط مقتضی می‌باشد. از طرف دیگر، در شرایط غیرمقتضی درخواست چیزی کردن و اجابت آن از طرف مخاطب غیرمحمتمل می‌باشد.

برای فهمیدن معنا و مفهوم یک جمله بهتر است که برخی از انواع کنش‌های منظوری (کنش رهنمودی و کنش تعهدی) را بررسی نماییم. یک کنش رهنمودی، کنشی است که الزاماً گوینده در آن سعی می‌کند تا مخاطب طبق آنچه از او خواسته می‌شود عمل و یا رفتار نماید. برای مثال، وقتی ما از شخصی می‌خواهیم که کاری را انجام دهد و یا وقتی که پیشنهادی برای یک فرد

می‌دهیم از کنش‌های امر کردن، دستور دادن، پیشنهاد دادن، نصیحت کردن، مانع شدن، درخواست کردن و ... استفاده می‌کنیم.

(کنش دستوری) استاد خطاب به دانشجو: رساله را تا آخر این ماه تحویل بده.
(کنش پیشنهادی) دانشجو خطاب به استاد: ما می‌توانیم یک مقاله از این رساله استخراج کنیم.

و اما کنش تعهدی یک کنش منظوری است که طبق آن گوینده خود را متعهد می‌کند تا به نحو خاصی رفتار یا عمل نماید. مانند: قول دادن، سوگند خوردن، داوطلب شدن.
(قول دادن) دانشجو خطاب به استاد: تا آخر این هفته رساله را تحویل می‌دهم.
(سوگند خوردن): فارغ التحصیلان رشته پزشکی معمولاً سوگند نامه بقراط را می‌خوانند و سعی می‌کنند تا به آن وفادار بمانند.

کلمات «مستقیم» (direct) و «رهنمودی» (directive) دو مقوله متفاوت از هم می‌باشند، و نایستی اشتباه بگیریم. اصطلاح «مستقیم» به این معنی است که یک منظور چگونه انجام می‌شود، یعنی بصورت مستقیم یا غیرمستقیم. اما اصطلاح «رهنمودی» دلالت بر معنای نوع کنشی که انجام می‌شود، دارد، یعنی «راهنمایی» شخصی برای انجام دادن یک کار یا یک عمل خاص. بنابراین هم کنش‌های رهنمودی مستقیم (برای مثال: کتاب را بده) و هم کنش‌های رهنمودی غیرمستقیم (برای مثال: می‌توانی کتاب را بدهی) می‌توانند وجود داشته باشند. طبیعتاً کنش‌های متعهدی مستقیم و غیرمستقیم هم می‌توانند وجود داشته باشند. بطور کلی، از کسی درخواست انجام کاری کردن و عهده دار شدن خود شخص برای انجام امورات، در واقع دو مورد از مهمترین کارهایی است که در تعاملات زندگی اجتماعی ما جریان دارد. همانطور که می‌دانیم یک جامعه بدون وجود یک سری از کنش‌های رهنمودی و تعهدی نمی‌تواند وجود داشته باشد. «اظهار کردن و پرسیدن» در شرایط مقتضی خاص برای یک کنش رهنمودی غیرمستقیم می‌باشند. برای مثال جمله زیر می‌تواند امری باشد:

- آیا می‌توانی اسم داور را ذکر نکنی.

آنچه که در اینجا از اهمیت بسزایی برخوردار است، رویکرد معناشناسی ساختاری می‌باشد که کاربرد اصول زبان‌شناسی ساختاری در مورد مطالعه معنا از طریق مفهوم روابط معنایی (روابط مولفه‌ای یا معنایی نظیر مترادف یا متضاد) می‌باشد. در اینجا معنی معناشناسی ممکن است در تمایز

با معنی دستور زبانی استفاده شود. ساختاربندی زبانی «فضای معنایی» همچنین یک دغدغه اصلی زبانشناسی زایشی می‌باشد که واژه معناشناسی را بطور گسترده‌ای در رابطه با سامان دهی دستور زبانی استفاده می‌کند (یک بخش آن اشاره به مولفه معنایی دارد) و همچنین به تحلیل جملات (بصورت نمود معنایی) و واحدهای واژگانی (بصورت مشخصه‌های معنایی) اشاره دارد. سایر اصطلاحات و واژه‌ها برای تشخیص مشخصه‌های معنایی در اینجا و سایر نظریه‌ها شامل این موارد هستند: نشانگرهای معنایی، متمایز کننده‌های معنایی، خصوصیات معنایی و مولفه‌های معنایی. نظریه مشخصه معنایی، بکارگیری این مفهوم در مطالعه فراگیری زبان می‌باشد که ترتیب ظهور واژگان یک کودک بوسیله نوع و پیچیدگی مشخصه‌های معنایی که دارند کنترل می‌شوند. در سالهای اخیر تلاش شده است تا معنا در غالب روابط «واقعیت-عملکرد» بررسی شود که بین نمایشگرهای معنایی جملات بدست می‌آید (معناشناسی واقعیت-شرط، معناشناسی مدل-نظری).

نشانه‌شناسی سوسور

بطور کلی نشانه‌شناسی، نظریه و مطالعه نشانه‌ها و نمادها می‌باشد. زبان مهم‌ترین و پیچیده‌ترین نظام نشانه‌ها می‌باشد. از دیگر نظام‌های نشانه‌ای، برای مثال، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: علائم راهنمایی رانندگی، نوع پوشش (در حالت اجتماعی آن بجای حالت کاربردی آن)، افسانه‌ها و غیره. سوسور (Saussure, 1856-1913) اعتقاد داشت که نشانه‌های زبانی متشکل از یک تصویر ذهنی صوتی (دال = signifier) و یک مفهوم (مدلول = signified) می‌باشد که رابطه بین این دو معمولاً اختیاری و قراردادی است. نشانه‌های زبانی مجزا می‌باشند و درجه بندی شده نمی‌باشند. معنای آنها به اعتبار تفاوتشان از سایر نشانه‌های دیگر می‌باشد و آنها با سایر نشانه‌ها طبق قوانین نحوی ترکیب می‌شوند تا معانی پیچیده را بوجود بیاورند

در واقع سوسور بر آن بود تا معنا را از طریق مطالعه و بررسی نمادها چه در گفتار و چه در نوشتار بررسی نماید. نمادها (symbols) نوعی دربرگیرنده معنا و مفهوم می‌باشند و در حوزه‌های فلسفه زبان، ارتباط‌شناسی، هنر و زبانشناسی استفاده می‌شوند و باز نمود زبان اساطیر بوده‌اند و بطور کلی زبان اسطوره‌ها نمادها می‌باشند. عموماً سوسور می‌خواست بداند که چگونه اشیاء و کلام انتزاعی از عینیت به ذهنیت تبدیل می‌شوند و چگونه از ذهنیت تبدیل به معنا می‌شوند. رابطه بین

یک نماد و مفهوم آن در واقع یک نظام قراردادی می‌باشد، بدین معنی که جوامع مختلف ممکن است معنا و مفهوم متفاوتی را برای نمادها قائل شوند.

سوسور زبانشناسی را یکی از شاخه‌های نشانه‌شناسی می‌دانست. او بر این باور بود که کلمات نشانی از نشانه‌ها می‌باشند. طبق نظر سوسور نشانه‌ها از دال و مد لول تشکیل یافته‌اند. می‌توان گفت که دال تصور آوایی و مد لول تصور ذهنی است. دال و مد لول دارای یک رابطه جدایی ناپذیر بوده و لازم و ملزوم همدیگر می‌باشند. نشانه‌ها می‌توانند به یکدیگر ارجاع داده شوند و از ترکیب دال و مد لول، دلالت (signification) ایجاد می‌شود. سوسور معتقد بود که نشانه‌ها بایستی ترکیبی از دال و مد لول باشند و رابطه بین این دو مثل دو طرف یک برگ کاغذ می‌باشد که در ذهن به هم وابسته می‌باشند. وجود هر کدام تداعی کننده دیگری می‌باشد. همچنین هیچ رابطه ذاتی بین دال و مد لول وجود ندارد و بسته به جوامع مختلف یک رابطه قراردادی می‌باشد. مثلاً در یک زبان ممکن است کلمه «میز» استفاده شود و در یک زبان دیگر کلمه table بکار برده شود. به نظر سوسور یک نشانه زبانی، یک مفهوم را به یک تصور صوتی متصل می‌کند. این تصور صوتی، مادی یا فیزیکی نمی‌باشد ولی تاثیر ذهنی آن او می‌باشد. صدا (دال) و اندیشه (مد لول) مانند یک برگ کاغذ می‌باشند که نمی‌توانند از همدیگر جدا باشند و یا جدا شوند. دال می‌تواند در مورد یک موضوع و یا یک ماده باشد و این دو متعلق به حوزه کلمات و واژگان می‌باشند. مد لول هم در واقع تصویر ذهنی بوجود آمده از دال می‌باشد. مثلاً کلمه «گنجشک» یک تصویر ذهنی از یک شی است که در ذهن ما نقش بسته است. بر اساس نظریه سوسور مد لول‌ها زاینده دال‌ها می‌باشند، یعنی از طریق دال‌ها می‌توانیم به مد لول دست پیدا کنیم. بطور کلی این دو ذهنی هستند و نشانه (دال) و محتوا (مد لول) ذهنی و قراردادی می‌باشند. به عقیده سوسور عوامل زبانی دارای یک سیستم می‌باشند و عمل می‌کنند و ارزش هر عامل در درون آن سیستم با عناصر دیگر در ارتباط می‌باشد. بدین جهت است که هر عامل در داخل این سیستم معنی خود را بدست می‌آورد. بنابراین نشانه‌ها و نمادها دارای یک جنبه مادی و یک جنبه غیرمادی می‌باشند و بدین ترتیب زبان هم نمود جنبه جوهری و شکلی و فرمی می‌باشد.

نتیجه‌گیری

بصورت عام معناشناسی مطالعه معنی در حوزه‌های مختلف می‌باشد. اگرچه معناشناسی را می‌توان در رابطه با معنی بطور عام تصور کرد، ولی اغلب محدود به آن جنبه‌هایی است که نسبتاً ثابت و بدون بافت و موقعیت می‌باشند. در عوض عملکردگرایی در رابطه با تنوع معنایی در درون یک بافت و موقعیت می‌باشد. معناشناسی گاهاً در رابطه با اشکال زبانی مربوط به وضعیت جهان، توصیف می‌شود. بطور خیلی ملموس، شاید معناشناسی را بتوان در رابطه با اشکال زبانی در مقابل مفاهیم غیر زبانی و نشانگرهای ذهنی همچنین در رابطه با معنا بین اشکال زبانی همانند مترادف، متضاد و شمول معنایی متصور شد. نظریه‌های معنایی رویکردهای توصیف معنی کلمات را تحت تاثیر قرار داده‌اند و بنابراین بطور ویژه در رابطه با فرهنگ نویسی و آموزش لغات تاثیرگذار بوده‌اند. معنا را می‌توان از جنبه‌های گوناگون بررسی و تحلیل کرد. معانی کلمات گاه در میان عامه مردم یک معنی و در میان فلاسفه معنای دیگری دارند. یک کلمه یا واژه ممکن است دارای لایه‌ها و سایه‌های (sense) مختلفی باشد. یک کلمه ممکن است از لحاظ لغت‌نامه‌ای دارای یک معنی و از لحاظ کاربرد در میان اقشار مردم معنای دیگری بخود بگیرد. معنی کلمات در حال تغییر و تحول می‌باشند و با گذشت زمان لایه‌های متفاوتی را بخود می‌گیرند. برخی کلمات ممکن است با گذشت زمان تغییر پیدا کنند ولی برخی ثابت بمانند. حتی برخی از واژه‌ها گاه از بین می‌روند. در هر عصری واژه‌های جدیدی ابداع شده و استفاده می‌شوند. پیشرفت در علوم و فنون تاثیر بسزایی بر روی کلمات دارد. کلمات گذشته را به حال و حال را به آینده گره می‌زنند. واژه‌ها به ما کمک می‌کنند تا ایجاد ارتباط با خود و با شنوندگان و خوانندگان برقرار کنیم. ما به کلمات معنی و مفهوم می‌دهیم زیرا آنها بی جان و انتزاعی هستند.

References

- Austin, J. (1962) *How to do things with words*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Barnes, J. (1995) *The complete works of Aristotle*, Princeton: Princeton University Press.
- Biabani, Ahmadreza; Talebian, Yahya (1991) "Investigating bias metaphor and image schemas in Shamloo's poems", *Journal of Literary Criticism and Rhetoric*, Vol. 1, Issue. 1, Spring & Summer. (in Persian)

- Bloomfield, L. (1935) *Language*, London: Allen & Unwin (American Edition, New York: Holt, Rinehart & Winston, 1933).
- Brown, H. Douglas (2014) *Principles of language learning and teaching*, sixth ed. New York: Pearson Education ESL.
- Carnap, R. (1938) "Foundations of logic and mathematics", In O. Neurath, R. Carnap & C. W. Morris (eds.) *International encyclopedia of unified science*, Vol. I: 139-214.
- Chomsky, Noam (1968) *Language and mind*, New York: Harcourt Brace Jovanovich.
- Cooper, J. M. (1998) *Plato: Complete works*, USA: Hackett Publishing Company.
- Cruse, D. Alan (2000) *Meaning in language: An introduction to semantics and pragmatics*, Oxford: Oxford University Press.
- Crystal, David (1990) *A dictionary of linguistics and phonetics*, Oxford: Basil Blackwell.
- Grice, H.P. (1957) "Meaning", *Philosophy Review*, 66: 377-388.
- Grice, H.P. (1975) "Logic and conversation", In P. Cole & J.L. Morgan (eds.), *Syntax and semantics*, vol. 3, *Speech Acts*. New York Academic Press, pp. 41-58.
- Halliday, M.A.K.; Hasan, Ruqaiya (1976) *Cohesion in English*, London: Routledge.
- Herder, Johann Gottfried (1772) *Philosophical writings*, ed., Michael N. Forster. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hurford, James. R. (2007) *The origins of meaning: Studies in the evolution of language*, Oxford: Oxford University Press.
- Hurford, James. R.; Heasley, B.; Smith, M. B. (2007) *Semantics a Course Book*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hyland, Ken. (2006) *English for academic purposes*, London: Routledge.
- Johnston, B. (2002) *Values in English language teaching*, Hillsdale, N. J.: Lawrence Earlbaum Associates.
- Levinson, Stephen C. (1997) *Pragmatics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lyons, John (1990) *Language and linguistics: An introduction*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Meyer, Charles (2009) *Introducing English linguistics*, Cambridge: Cambridge University Press.

- *Oxford Advanced Learner's Dictionary* (2004) Oxford: Oxford University Press.
- Press, G. A. (2010) *Plato: A guide for the perplexed*, London: Continuum.
- Richards, J. C.; Schmidt, R. (2002) *Longman dictionary of language teaching and applied linguistics*, Third ed. London: Longman.
- Richards, Jack C.; Platt, John; Platt, Heidi (1992) *Longman dictionary of language teaching and applied linguistics*, UK: Longman.
- Rose, Kenneth R.; Kasper, Gabriele (2001) *Pragmatics in language teaching*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Russell, Bertrand (1914) *Our knowledge of the external world*, New York: Simon Schuster.
- Russell, Bertrand (1927) *An outline of philosophy*, London: George & Unwin Allen.
- Sapir, E. (1947) *Selected writings in language, culture and personality*, Edit. D. G. Mandelbaum. Berkeley & Los Angeles: University of California Press.
- Saussure, F. de (1916) *Course de linguistique generale*, Paris: Payot. (Critical edit. De Mauro, 1978. English trans. *Course in general linguistics*. New York: McGraw, 1959 & London: Peter Owen, 1960).
- Searle, John R. (1969) *Expressions and meaning: Studies in the theory of speech acts*, New York: Cambridge University Press.
- Searle, John R. (1979) *Speech acts: An essay in the philosophy of language*, New York: Cambridge University Press.
- Stumpf, S. E. (1987) *Elements of philosophy*, London: McGraw-Hill.
- Terasaki, A. (1976) "Pre-announcement sequences in conversation". *Social Science Working Paper 99*. School of social science, University of California, Irvine.
- Whorf, B. L. (1956) *Language, thought and reality, selected writings*, edit. J. B. Carroll. Cambridge, Mass.: MIT Press & New York: Wiley.
- Wittgenstein, L. (1961) *Tractatus Logico-philosophicus*, Trans. D. F. Pears and B. F. McGuinness. London: Routledge and Kegan Paul.
- Yule, George (2006) *The study of language*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Zhang, S. (1995) "Re-examining the affective advantage of peer feedback in the ESL writing class", *Journal of Second Language Writing*, 4, 209-222
- Agamben, Giorgio (2012) *Infancy and history*, trans. Pooya Imani, Tehran: Markaz. (In persian).